



مولوی ، دیوان شمس، غزل شماره ۹۱۲

نگفتمت مرو آن جا که مبتلات کنند
که سخت دست درازند بسته پات کنند

نگفتمت که بدان سوی دام در دامست
چو درفتادی در دام کی رها ت کنند

نگفتمت به خرابات طرفه مستانند
که عقل را هدف تیر ترها ت کنند

چو تو سلیم دلی را چو لقمه بر بایند
به هر پیاده شهی را به طرح مات کنند

بسی مثال خمیرت دراز و گرد کنند
کھت کنند و دو صد بار کهربات کنند

تو مرد دل تنکی پیش آن جگرخواران
اگر روی چو جگر بند شوربات کنند

تو اعتماد مکن بر کمال و دانش خویش
که کوه قاف شوی زود در هوات کنند

هزار مرغ عجب از گل تو بر سازند
چو ز آب و گل گذری تا دگر چه هات کنند

برون کشندت از این تن چنان که پنبه ز پوست
مثال شخص خیالیت بی جهات کنند

چو در کشاکش احکام راضیت یابند
ز رنجهای برهانند و مرتضات کنند

خמוש باش که این کودکان پست سخن
حشیشی اند و همین لحظه ژارخات کنند